

گزارش از اجتماعی بودن و نبودن و شعر

صدرالدین انصاری زاده

s.ansari.poet@gmail.com

چکیده

این نوشتار تلاشی است برای تبیین تازه از رابطه ی شناخته شده ی ساحت ادبی - هنری وجود انسان با ساحت اجتماعی زیست که با به کارگیری رویکرد تحلیلی به نحوه ی جامعه گرایی زیستی بشر در کل، و نحوه ی جامعه گرایی انسان شاعر ضمن گذاری از تاریخ ادبیات کلاسیک فارسی تا آن جا پیش می رود که ایجاد و پرورش بعد شعرافرینی را بدون حضور مراحل و لوازم زیست اجتماعی بشر غیرممکن بداند و در سایه اثبات این رابطه ی الزامی، ادعای متجددان را نسبت به غفلت ورزیدن شاعران کلاسیک فارسی از واقعیت اجتماعی، بی وجه بشناساند و دلایل این سوگیری را معطوف به عدم شناخت صحیح و کاستی های اخلاقی ایشان نماید.

مقدمه

اغلب افراد شناسنامه ای دارند که در آن تاریخ تولدشان ذکر شده، محل تولد، شماره ی ملی و البته نام پدر و مادر و گاه نیز افرادی را بتوان یافت که پدر و مادرشان به هر دلیل نامشخص است اما می دانیم که به هر حال پدر و مادری دارند و مثل حی بن یقظان و مسافر کوچولوی اگزوپری از زیر بوته به عمل نیامده اند.

می گویند فرزند انسان تا دو سال آغاز زندگی در مقایسه با زاده های حیوانات دیگر بسیار آسیب پذیر و بی دست و پا است و این خود گواهی بر آن است. تاریخ اجتماعی بودن انسان به اعصار بسیار دور برمی گردد چرا که اگر اینگونه نبود و مثلاً ما فقط از ده هزار سال پیش اجتماعی شده بودیم باید نوزادان انسان زیستی از طبیعت درخواست می کردند.

می گویند سابقه ی ما از اکثر گونه های میمون بر روی زمین بیشتر است چون انتهای ستون فقرات ما جایی که کمر به لگن متصل می شود هنوز پیشرفت نکرده و سند دیگر این که جمجمه ی نوزاد گوریل بسیار شبیه انسان است و این گواه آن است که ما مرحله ی پیش از تکامل گوریل ها هستیم.

در مورد مبادی هستی اتماعی انسان قصه های زیادی گفته اند و شنیده ایم برخی حدس و گمان و برخی در هیئت حقایق های علمی پیوسته است. اما واقعیت هر چه باشد از آن هنگام که خط شکل آغازین خود را یافت و تاریخ بشر آغاز شد و بشر دیروز توانست بودن خود را به ما گزارش بدهد در هیچ کتیبه و کوه نوشته و سفال نگاشته و ... نشانه ای از انسان به تنهایی زیستنده مانند رابینسون کروزوئه و کاپیتان نمو در دست نداریم.

این که ما پدر و مادر داریم و آن ها نیز فامیل و قوم و خویش تبار و روستا و شهر و ... دارند و مثلاً ما هاگ یا گرده نداریم که همراه باد به سرزمینی دیگر برود و ما آن جا رشد کنیم به طور واضح گواه این است که می بایست اجتماعی باشیم. نه شاخ گوزن و گاو را داریم نه چنگال شیر و ببر را نه پوست کرکدیل و کرگدن را. ما خودمان را داریم و با همه حسادت ها و بدخواهی هایی که گاه به صورت جمعی و فردی نسبت به هم روا می داریم باز هم در مواقع حیاتی به حسب غریزه ی اجتماعی به سوی یکدیگر می آییم.

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهراند

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

آیا شاعر این دو بیت را برای نصب بر سر در یک مؤسسه خیریه سروده است تا از معافی مالیات سود ببرد یا در پوشش آن دست به پول شویی و اختفای اموال بزند؟ آیا شیخ شیراز پای برنامه های نصیحت بار تکراری رادیو و تلویزیون می نشسته است و از آن ها متأثر شده است؟ آیا اصلاً لزومی داشته است که سعدی برای سرایش این ابیات از پس قرن ها ناگهان پرشی به دنیای ما انجام داده باشد؟ یا اغراض خاصی داشته؟ مسلم است که نه. انسان های اندیشمند در هر کجا و در هر نقطه ی تاریخ بر هویت اجتماعی انسان باور داشته اند. وقتی افلاطون کتاب جمهوری را می نوشت و ارسطو درباره ی نحوه شکل سیاسی جامعه اظهار نظر می کرد می دانستند انسان یعنی جامعه. همان طور که پیش از آن در شرق قانون نوشته ها و احکام اجتماعی، همه گواه آن بود که بشر می داند که اجتماعی است. با این حال ناگهان در قرن بیستم کشف شد که انسان هایی بوده اند که خلاف این رویه را داشته اند. این کشف بسیار تکان دهنده که بر اثر کوشش و پژوهش بی شائبه در طی سالیان متمادی صورت گرفت حاکی از آن است که موجوداتی انسانی که از آن ها تحت عنوان شاعران کلاسیک فارسی نام برده می شود یا هرگز اجتماعی نبوده اند یا این که خودشان خبر نداشته اند که در بین انسان های دیگر زندگی می کنند و گویا مانند دکارت به وجود واقعی همه انسان های